

تحلیل فقهی و نقدِ موادی از قانون مجازات اسلامی

راجع به مسؤلیت بیت المال در پرداخت دیه قتل

دکتر عباسعلی حیدری*

چکیده

بر اساس موادی از قانون مجازات اسلامی و با شرایطی که در هر یک از آن مواد قانونی آمده، حاکم اسلامی یا به عبارتی بیت المال به عنوان مسؤل پرداخت دیه به اولیای دم مقتول معرفی شده است. نگارنده در این نوشتار ضمن بررسی مبانی فقهی مسؤلیت بیت المال در پرداخت دیه، به این نتیجه دست یافته است که اولاً مسؤل دانستن بیت المال در برخی موارد از جمله مورد مذکور در ماده ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی، که اغلب قریب به اتفاق فقها با استناد به نقل واقعه ای از وقایع صدر اسلام بدان فتوا داده اند، محل اشکال و قابل نقد بوده است. ثانیاً با توجه به شرایط عرفی و اجتماعی متفاوت امروز نسبت به زمان صدور روایات مربوط به مسؤلان پرداخت دیه از جمله بیت المال، می توان راهکارهای جایگزینی را که با مقتضیات زمان سازگاری بیشتری داشته باشد، ارائه نمود. از این رو، در این باره تجدید نظر در مواد مذکور از سوی دستگاه قانونگذاری و حذف ماده ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی پیشنهاد نگارنده است.

کلید واژه ها

دیه، قاتل، مقتول، عاقله، بیت المال، عمد، شبه عمد و خطای محض.

مقدمه

با توجه به تعریفی که در ماده ۲۹۴ ق.م.ا.آ آمده، دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی علیه یا به ولی یا اولیاء دم او داده می شود. این

* استادیار گروه فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک.

تعریفی است که از روایات معصومین علیهم السلام و کتب فقهی فقهای عظام اقتباس شده است. بنابراین بر اساس تعالیم متعالی دین اسلام یکی از حقوق مسلم بشریت جان اوست، به طوری که هیچ فردی بدون دلیل مشروع اجازه تعدی به این حق انسانی را ندارد. چنانچه شخصی جان دیگری را به طرق مختلف بستاند، باید تاوان آن را به بازماندگان مقتول، بپردازد و به عبارت دیگر بازماندگان مقتول، که همان ارث بران وی هستند و در مقوله مورد بحث از آنها به عنوان اولیای دم مقتول نام برده می شود، به ازای از دست دادن یکی از بستگان خود، حقی در مقابل قاتل پیدا می کنند و هیچ کس جز خود آنها نمی تواند از استیفای این حق صرف نظر کند.

از قواعد کلی که در شریعت اسلام به عنوان یک اصل محسوب می شود، روایت « لا یبطل دم امرء مسلم فی الاسلام » (کلینی، ۲۹۵/۷) است، که از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است؛ بدین معنی که چنانچه هر مسلمانی با فعل و یا حتی با ترک فعل دیگری به قتل برسد، در هر صورت خونش به هدر نمی رود و باید به اولیای دم وی خسارت « دیه » پرداخت شود. از پرسش های اساسی که این قاعده کلی در پی دارد آن است که در شرایط مختلف چه کسانی مسؤولیت پرداخت این خسارت را بر عهده دارند؟ این نوشتار به نقد، بررسی و تحلیل فقهی موادی از قانون مجازات اسلامی می پردازد که به نوعی و در شرایطی خاص به پرداخت دیه مقتول از بیت المال حکم کرده است؛ با این هدف که در آخرین سال اجرای آزمایشی قانون مجازات اسلامی این مطالب مورد عنایت و توجه قانونگذار در اصلاح مواد قانونی مورد نظر قرار گیرد.

مطالب این نوشتار به تفکیک انواع سه گانه قتل و به ترتیب قتل عمد، شبه عمد و خطای محض و همچنین به قتل هایی که قاتل ناشناخته است، و در

شرایطی بیت المال مسئولیتی در پرداخت دیه دارد، دسته بندی شده که به شرح زیر به بررسی آن پرداخته می شود:

بخش نخست : قتل عمد

اگر چه مجازات اولیه در قتل عمد قصاص است ، اما از عبارات فقها و مواد قانون مجازات اسلامی برمی آید که در موارد و شرایطی حتی در قتل عمد نیز قصاص به دیه تبدیل می شود. بنابراین برای بررسی موضوع در بخش نخست به دو قسمت عمد عدوانی و عمد غیر عدوانی اشاره می شود.

الف) عمد عدوانی

مراد از قتل عمد عدوانی در این مقاله قتلی است که قاتل با قصد کشتن دیگری و بدون مجوز شرعی و قانونی مرتکب آن شود. در قانون مجازات اسلامی مواردی ذکر شده است که در قتل عمد عدوانی، با شرایطی که خواهد آمد ، قصاص به دیه تبدیل شده و دیه از بیت المال پرداخت می شود. موارد مورد نظر به شرح زیر می باشد:

یک) بر اساس مفاد ماده ۲۶۰ ق.م.ا.ا:

قاتل عامد فرار کرده باشد؛ و

تا هنگام مردن به قاتل دسترسی نباشد؛

در نتیجه پس از مرگ قاتل، حکم قصاص به دیه تبدیل می شود.

مسئول پرداخت دیه به ترتیب زیر است:

اگر قاتل مالی دارد، دیه از اموال وی پرداخت می شود. اگر قاتل مالی نداشته باشد، دیه از اموال خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب پرداخت می شود. اگر

قاتل خویشاوندی نداشته باشد یا خویشاوندان قاتل دارای تمکّن مالی نباشند، دیه از بیت المال پرداخت می شود.

بررسی دیدگاه فقها و مبانی فقهی آنها

همان طور که در متون فقهی آمده، حکم اولیه در قتل عمد قصاص است، مگر آنکه طرفین یعنی اولیای دم و جانی به دیه توافق نمایند؛ اما در برخی موارد ممکن است اولیای دم قادر به استیفای حق خود، که همان قصاص جانی است، نباشند؛ این عدم قدرت، گاه ناشی از فرار قاتل و در دسترس نبودن آن، و گاهی به علت فوت قاتل است. گروهی از فقها برای این دو حالت تفاوت قائل شده‌اند به طوری که در صورت نخست، یعنی آنگاه که قاتل فرار کرده است و تا زمان فوتش به وی دسترسی نباشد، با استناد به روایتی که ذیلاً بدان اشاره خواهد شد، دیه را ثابت می‌دانند؛ اما در صورت دوم یعنی اگر قاتل بعد از ارتکاب قتل کشته شود، معتقدند که قصاص و دیه هر دو ساقط می‌شود. همه فقهایی که در صورت فرار قاتل عامد، دیه را ثابت می‌دانند، منبع پرداخت آن را در مرحله نخست از اموال جانی، و اگر جانی مالی نداشت از خویشاوندان معرفی کرده‌اند. برخی نیز در صورت فقدان خویشاوندان، امام و به تعبیر دیگر حاکم اسلامی و بیت المال را مسؤول پرداخت دیه می‌دانند.

شیخ طوسی در کتاب النهایه می‌نویسد: «هر گاه قاتل بگریزد و تا زمان مرگ به وی دسترسی نباشد، پس از مرگ دیه از مال او گرفته می‌شود و اگر مالی نداشته باشد به ترتیب الاقرب فالاقرب از بین خویشاوندانی که از دیه وی ارث می‌برند، گرفته می‌شود.» (طوسی، ۷۳۶). محقق حلی در کتاب شرائع الاسلام آورده است: «هر گاه قاتل عامد هلاک شود، قصاص ساقط می‌شود؛ اما آیا دیه

نیز ساقط می‌شود؟ یا خیر؟ شیخ طوسی در کتاب مبسوط به سقوط دیه حکم کرده است، البته شیخ در کتاب خلاف نسبت به سقوط دیه تردید کرده است. در روایت ابو بصیر آمده است: هر گاه قاتل بگریزد و تا زمان مرگ به وی دسترسی نباشد، پس از مرگ، دیه از مال او گرفته می‌شود و اگر مالی نداشته باشد از خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود» (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۴/ص ۱۰۰۵). صاحب کتاب سرائر ضمن بیان فتوای مشهور در این باره، آن را غیر واضح معرفی می‌کند و در بیان استدلال خود می‌نویسد: «این فتوا بر خلاف اجماع و ظاهر کتاب و همچنین بر خلاف اخبار متواتر و اصول مذهب ما است؛ زیرا بر اساس اصول مذهب ما، قتل عمد موجب قصاص است، نه دیه. از این رو هرگاه محل اجرای قصاص از بین برود، قصاص ساقط می‌شود نه آنکه دیه جایگزین آن شود. بنابراین انتقال قصاص به مال قاتل میت یا اولیای وی حکم شرعی است، که برای اثبات به دلیل شرعی نیاز دارد در حالی که هرگز چنین دلیلی یافت نشد. و این اخبار آحاد شاذی که شیخ ما در کتاب نهایی آورده اند از باب ذکر آنها بوده نه آنکه بدان اعتقاد داشته باشد، زیرا که در کتاب خلاف از این فتوا برگشته و بر خلاف آن فتوا داده است و این نظر حق است» (حلی، ابن ادریس، السرائر، ۳/ص ۳۲۹). نویسنده کتاب جواهر الکلام در باره سقوط دیه در فرض مذکور، سقوط دیه را در چنین شرایطی مقتضای مذهب شیعه می‌داند (نجفی، جواهر الکلام، ۴۲/۳۲۹).

یکی از استدلال‌های قائلین به ثبوت دیه، روایتی است که ابو بصیر آن را از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «قان: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجل قتل رجلاً متعمداً ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه، قال: إن كان له مال أخذت اللدیه من ماله، وإلا فمن الاقرب فالاقرب، فان لم يكن له قرابة أداها الامام، فانه

لا یبطل دم امرء مسلم» (کلینی، ۷/ص ۳۶۵). ابو بصیر می گوید از امام جعفر صادق (علیه السلام) در بارهٔ مردی که عمداً مرد دیگری را می کشد سپس فرار می کند، به طوری که به وی دست نیابند، پرسیدم که در پاسخ فرمودند: اگر جانی مالی دارد دیه از مالش گرفته می شود، در غیر این صورت از خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب گرفته می شود، و اگر خویشاوندی نداشت امام دیه را می پردازد، چرا که خون هیچ مسلمانی ضایع و باطل نمی شود.

بنابر مفاد روایت مذکور بیت المال مسؤول پرداخت دیه در مرحلهٔ سوم است. از نکات قابل ملاحظه آن است که در این روایت ثبوت دیه را پس از مرگ ندانسته، و فقط عدم دستیابی را شرط ثبوت دیه دانسته است. همان طور که ملاحظه شد در کلام برخی از فقهای که به ثبوت دیه قائلند اشاره ای به مسؤولیت بیت المال نشده است. امام خمینی (ره) نیز در یکی از مسائل تحریر الوسیله در این خصوص آورده اند (امام خمینی، تحریر الوسیله، ۴/۸۶): اگر قاتلِ عامد فرار کند و به او دست نیابند تا آنکه از دنیا برود، بر اساس و به استناد روایتی که فقها بدان عمل کرده اند، اگر جانی مالی دارد دیه از آن گرفته می شود، در غیر این صورت از خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب اخذ می شود. ایشان پس از نقل روایت معمول، در اظهار نظر نهایی فرمودند: اشکالی در عمل به آن روایت نیست؛ اما (چون بر خلاف اصل و به عنوان یک حکم استثنایی محسوب می شود) در عمل به روایت فقط به مورد آن اکتفا می شود. بنابراین ایشان ضمن تأیید ثبوت دیه در فرض مورد نظر، در بیان این مسأله به مسؤولیت بیت المال اشاره ای ندارد؛ اگر چه در قسمت دیگر آورده اند: دیه، قتل عمد و شبه عمد از مال جانی پرداخت می شود، اما اگر جانی فرار کند و به او دسترسی نباشد، چنانچه مالی دارد دیه از مال وی اخذ، در غیر این صورت از خویشاوندان، به ترتیب الاقرب فالاقرب اخذ

می شود؛ در صورتی که جانی خویشاوندی نداشته باشد دیه را امام - علیه السلام - می پردازد، چرا که خون انسان مسلمانی ضایع نمی شود (موسوی خمینی، ۲/ص ۵۴۲).

در این عبارت در صورت فقدان خویشاوندان بیت المال و امام مسؤول پرداخت دیه معرفی شد تا خون مسلمان ضایع و باطل نگردد. به نظر می رسد ماده ۳۱۳ ق.م.ا که مفاد آن در بردارنده نقل مذکور است، از این فتوای امام خمینی (ره) اقتباس شده باشد. در مقایسه بین دو ماده ۲۶۰ و ۳۱۳ ق.م.ا نکاتی قابل ذکر است:

- به نظر می رسد که مراد از عبارت « دیه عمد » در ماده ۳۱۳ مربوط به شرایطی است که جانی و ولی دم بر آن مصالحه کرده باشند، چه در قتل عمد اساساً دیه ثابت نمی شود.

- در ماده ۲۶۰ دسترسی نداشتن به قاتل فراری تا هنگام مرگ و تبدیل قصاص به دیه پس از مرگ ذکر شده است، اما ماده ۳۱۳ این دو قید را ندارد و همین مسأله مؤید نکته مذکور در قسمت قبلی است.

- در ماده ۳۱۳ که به دیه قتل شبه عمد نیز تصریح شده است، علی الظاهر با عبارت مذکور از امام خمینی (ره) مبنی بر آنکه اگر قاتل عامد فرار کند و ... چنانچه جانی مالی دارد دیه از آن گرفته می شود، در غیر این صورت از خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب اخذ می شود، منطبق نیست؛ چرا که روایت مورد استناد و فتوای ایشان فقط به فرار قاتل عامد اشاره دارد، اما در این ماده به قتل شبه عمد نیز تسری یافته است.

۱. در ماده ۳۱۳ ق.م.ا آمده است: دیه عمد و شبه عمد بر جانی است لکن اگر فرار کند از مال او گرفته می شود، و

اگر مال نداشته باشد از بستگان نزدیک او با رعایت الاقرب فالاقرب گرفته می شود و اگر بستگانی نداشت یا تمکن نداشتند، دیه از بیت المال داده می شود.

به اعتقاد نگارنده هرچند حکم اولیه در قتل عمد قصاص است، اما وقتی استیفای این حق به خاطر فرار جانی مقدر نباشد، از آنجا که در شریعت اسلام برای قصاص هم بدلی تعیین شده است، بر اساس روایات مذکور و به حکم عقل تبدیل حکم قصاص به دیه رجحان دارد. همچنین می توان زمان ثبوت دیه را برای تادیه از منابع مختلف، متفاوت در نظر گرفت، به این معنی که اگر زمان قابل توجهی از قتل عمد سپری شود و قاتل خود را به دادگاه و حاکم معرفی نکند و به وی دسترسی نباشد، چنانچه اموالی داشته باشد، موضوع اخذ دیه با درخواست اولیای دم، حتی اگر جانی از دنیا نرفته باشد، قابل بررسی به نظر می رسد؛ البته نهایتاً در چنین فرضی می توان معتقد بود که اگر اولیای دم پس از اخذ دیه به قاتل دست یافتند و امکان قصاص برای آنان فراهم گردید، در صورت عدم اجازه قاتل مبنی بر تبدیل قصاص به دیه، اموال اخذ شده به قاتل مسترد و حق قصاص برای اولیای دم پابرجا خواهد بود. شاید بتوان در اثبات این موضوع از قیاس اولویت بهره گرفت، بدین معنی که بر اساس آنچه فقها در باب کفالت قهری آورده اند اگر مکفول، قاتل عامد باشد، کفیل قهری که قاتل را فراری داده است از احضار وی امتناع ورزد و فراری بودن قاتل استمرار یابد، دیه از فراری دهنده اخذ می شود، و چنانچه اولیای دم بر قاتل تمکن یافتند حتی اگر قصاص را اختیار نکنند، باید دیه اخذ شده را به کفیل قهری بازگردانند (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۴/ص ۱۵۸).

بنابراین فقها در این مسأله تبدیل قصاص به دیه و اخذ آن از کفیل قهری را به فوت مکفول متوقف نکرده اند، پس تعمیم این موضوع به اخذ دیه از قاتلی که خود فرار کرده است و موجب شده که حق اولیای دم استیفاء نگردد، به طریق اولویت قابل بررسی خواهد بود. البته با فرض اثبات این مسأله می توان شرط فوت جانی را

برای ثبوت دیه - که روایات بدان اشاره دارند - در صورتی لازم دانست که جانی مالی نداشته باشد و خویشاوندان وی و یا بیت المال مسؤول پرداخت دیه باشند.

(دو) در ماده ۲۳۶ ق.م.ا آمده است:

اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند؛

دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار کند؛

اولی از اقرارش برگردد؛ و

قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه آمیز است؛

در نتیجه قصاص یا دیه از هر دو ساقط است و دیه از بیت المال پرداخت می شود.

مشهور فقهای شیعه اینگونه اعتقاد دارند که در صورت وجود شرایط چهارگانه مذکور، دو نتیجه مورد نظری که به آنها اشاره شده، حاصل خواهد شد. این حکم از جمله احکام استثنایی است و بر خلاف قواعدی است که در باب مجازات های قتل عمد بیان شده است. همچنین فقها اذعان دارند که اگر تغییری در هر یک از شرایط چهارگانه مذکور ایجاد شود، نتایج مورد نظر حاصل نخواهد شد. قبل از تحلیل مبنای فقها در این حکم به نظر برخی از فقهای شیعه در این خصوص اشاره شده و سپس به نقد و بررسی مبنای فقهی آن پرداخته خواهد شد.

محقق حلی (ره) در شرایع الاسلام آورده است: اگر فردی به قتل عمدی شخصی اقرار نماید و در پی آن دیگری اعتراف کند به اینکه او مقتول را به قتل رسانده است و مقرر اول از اقرارش برگردد؛ قصاص و دیه از هر دو مرتفع شده و دیه مقتول از بیت المال پرداخت می شود، و این موضوعی است که امام حسن (علیه السلام) اینگونه قضاوت کرده است. (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۴/ص ۹۹۳)

بسیاری از فقهای عظام شیعه با عباراتی تقریباً مشابه به این حکم فتوا داده اند، از جمله ابن فهد حلی در کتاب المذهب البارع (۵/ص ۲۰۰)، علامه حلی در کتاب ارشاد الأذهان (۲/ص ۲۱۵)، فخر المحققین در ایضاح الفوائد (۴/ص ۶۰۵)، سید علی طباطبایی در کتاب ریاض المسائل (۲/ص ۵۱۵) و شیخ جواهری در کتاب جواهر الکلام (۴۲/ص ۲۰۶). همچنین امام خمینی (ره) در تحریر الوسيله به آن فتوی داده و استدلال خویش را با عبارت « علی روایة عمل بها الاصحاب و لا بأس به » آورده اند؛ یعنی این فتوا به استناد روایتی است که اصحاب به آن عمل کرده اند و اشکالی در آن نیست (۲/ص ۴۷۲). با توجه به آنکه این فتوا بر خلاف اصل است، برخی از فقهای که بدان فتوا داده اند، به مانند امام خمینی (ره) بر اساس قاعده « الباقصار فی ما خالف الأصول علی المتیقن^۱ » تصریح کرده اند که باید به قدر متیقن آن اکتفاء نمود؛ قدر متیقن همانی است که مشهور فقهای شیعه به آن فتوا داده اند، یعنی موردی که هر دو مقرر به قتل عمد اقرار کرده باشند و پس از اقرار دومی اولی از اقرار خود رجوع کند.

به نظر می رسد شهید ثانی از معدود فقهای است که بر خلاف نظر مشهور فتوا داده اند. ایشان در کتاب مسالک الأفهام پس از بیان فتوای مشهور آورده اند: نظر قوی تر آن است که در چنین فرضی ولی دم مقتول مخیر است که هر یک از دو مقرر را که بخواهد تصدیق و تأیید نماید و حق خویش را از آن یک نفر (به انتخاب خود) استیفاء کند (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۰/ص ۱۷۵).

۱. بدین معنی که در موارد و مصادیقی که حکم عمومی و اصل کلی بر آنها حاکم است، چنانچه به استناد دلیل خاصی از شمول اصل کلی و عمومی خارج شود، باید فقط به همان مصداق یا مصادیق خاصی که خروجش از حکم عمومی یقینی است اکتفا نمود.

مبنای فقهی ماده مورد بحث

مستند همه فقهای عظام شیعه که در این مسأله به سقوط قصاص و دیه از هر دو اقرار کننده و پرداخت دیه مقتول از بیت المال نظر داده اند، قضاوتی است که از امام حسن (علیه السلام) در زمان حیات پدر بزرگوارشان نقل شده است. خلاصه و مضمون روایت چنین است:

گروهی، مردی را که در خرابه ای بوده و کاردی آغشته به خون در دست داشته و بر سر جنازه مرد در خون غلطیده ای ایستاده بود، نزد حضرت علی (علیه السلام) آورده اند و او را متهم به قتل کردند. حضرت از ایشان ماجرا را پرسیدند، آن مرد به قتل اعتراف کرد و در پی آن حضرت دستور داده اند او را قصاص کنند. در حالی که او را برای اجرای حکم قصاص می بردند، شخصی شتابان پیش آمد و از آن گروه خواست که در قصاص عجله نکنند و او را نزد حضرت علی (علیه السلام) برگردانند. وقتی نزد آن حضرت رسیدند مرد دوم گفت: به خدا سوگند ایشان آن مرد را نکشته است، بلکه من او را به قتل رسانده ام. حضرت از اولی پرسید: چه چیزی تو را واداشته است که به ضرر خود اقرار کنی؟ آن مرد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین هنگامی که این گروه مرا مشاهده کردند که در دستم کاردی آغشته به خون بود و آن مرد هم در خون خود غلطیده، ترسیدم که مرا بزنند، از این رو، اقرار کردم؛ در حالی که من گوسفندی را در آن خرابه کشته بودم و ادرارم گرفت، لذا وقتی وارد خرابه شدم مقتول را یافتم و با تعجب بر سر جنازه اش ایستادم که این گروه وارد شدند و مرا دستگیر کردند.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: این دو را نزد حسن (علیه السلام) ببرید و از ایشان پرسید که حکم در باره این دو چیست؟ آن دو را نزد امام حسن (علیه

السلام) بردند و ماجرا را توصیف کردند و حضرت چنین فرمودند: «قولوا لامير المؤمنين عليه السلام: إن كان هذا ذبح هذا فقد أحيا هذا، وقد قال الله تعالى: (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا) (مانده/۳۲) فخلی عنهما وأخرج دية المذبوح من بيت المال» یعنی به امیر المؤمنین (علیه السلام) بگوئید: اگر این مرد آن را کشته است از کشته شدن این مرد جلوگیری کرده است و خداوند بلند مرتبه نیز فرمودند: هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. در پی این قضاوت، حضرت علی (علیه السلام) هر دو را آزاد کردند و دية مقتول را از بیت المال پرداختند. (نک: کلینی، ۷/ص ۲۸۹؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/ص ۱۷۳؛ حرعاملی، ۹/ص ۱۴۲).

در بررسی این روایت ذکر نکاتی مقدماتی ضروری به نظر می رسد:

نکته نخست: حق الناس بودن قصاص

در شریعت اسلام قصاص بالاصاله به عنوان حقی برای مجنی علیه و بالتبع به عنوان حقی برای اولیای دم مقتول تشریح شده است؛ بنابراین در تقسیم بندی کلی حقوق به حق الله و حق الناس، از نوع دوم آن محسوب می شود. فقهای عظام شیعه نیز در برخی کتب فقهی به ویژه در باب شهادت به حق الناس بودن قصاص تصریح کرده اند (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳/ص ۴۹۹). شهید ثانی در بحث احکام قصاص ضمن بیان این نکته که در قتل عمد فقط قصاص ثابت و واجب می گردد، نه یکی از دو امر قصاص و دیه، می فرماید: اگر جانی و اولیای دم بر دیه مصالحه کنند، جایز است، زیرا قصاص حق است (نه حکم). بنابراین صلح بر اسقاط این حق در مقابل دریافت مالی صحیح می باشد، و حتی جایز است به مبلغی بیش از دیه و یا کمتر از آن با رضایت طرفین مصالحه صورت گیرد، زیرا صلح به

طرفین (جانی و اولیای دم) برمی گردد و جز با رضایت طرفین مقدر و محقق نمی شود (شهید ثانی، الروضه البهیة، ۱۰/ص ۹۰).

نکته دوم: رعایت حق الناس در شریعت اسلام

یکی از مسائلی که در آموزه های دینی بر آن تأکید شده، رعایت حقوق الناس است؛ حتی حقوق الناس را بر حقوق الله مقدم داشته اند، همان گونه که امام علی (ع) می فرماید: «جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمة لحقوقه، فمن قام بحقوق عباده الله كان ذلك مؤدياً إلى القيام بحقوق الله» (محمّدی ری شهری، ۱/ص ۶۶۲)؛ یعنی خداوند پاک و منزّه حقوق بندگانش را مقدمه حقوق خود قرار داده است، پس هر کس به رعایت و ادای حقوق بندگان خدا بپا خیزد، چنین فردی به ادای حقوق خداوند بر خواسته است. اهمیت رعایت حق الناس در شریعت اسلام تا آن اندازه است که در متون دینی و روایی شیعه تعبیراتی نزدیک به این مضمون آمده است که کسانی که در جهاد و مبارزه در راه خدا کشته می شوند همه گناهانشان بخشیده می شود، جز حق الناس که اگر حق آنان اداء نشود، بخشش از آن حق به رضایت ذی حق بستگی دارد (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۳/ص ۸۳).

نکته سوم: قصاص به عنوان حکم اولیه قتل عمد

بر اساس نظر فقهای شیعه در قتل عمد فقط قصاص برای اولیای دم مقتول ثابت است، نه احد الامرین (قصاص و دیه). بنابراین تبدیل حکم قصاص به دیه در مرحله نخست به رضایت جمیع اولیای دم مقتول و حتی با توجه به نظر مشهور فقها در مرحله بعد به موافقت جانی بستگی دارد. موسوی خمینی (ره) در این خصوص آورده اند: وقتی در قتل عمد، جانی خود را برای اجرای قصاص در اختیار ولی دم قرار دهد، ولی دم جز گرفتن جانش حق دیگری را برای مجازات

وی نخواهد داشت (موسوی، خمینی، ۲/ص ۴۸۱). ایشان در ادامه می‌فرماید: اگر ولی دم مقتول به شرط پرداخت دیه از سوی جانی او را عفو نماید، جانی هم می‌تواند پرداخت دیه را بپذیرد و هم می‌تواند از پذیرش آن سر باز زند؛ بنابراین دیه جز با رضایت جانی ثابت نمی‌شود.

از این رو، اگر هر یک از طرفین به دیه راضی نشوند، حاکم نمی‌تواند طرفین، به ویژه اولیای دم مقتول را به دریافت دیه الزام نماید، حتی اگر اکثریت اولیای دم به دریافت دیه راضی شوند و یک نفر از اولیای دم، متقاضی اجرای قصاص باشد، حکم قصاص اجرا خواهد شد.

نکته چهارم: منوط بودن استیفاء حقوق الناس به مطالبه آنها

فقه‌های عظام شیعه بر این عقیده اند که استیفاءی حق الناس جز با مطالبه ذی حق ممکن نیست، بنابراین اگر فردی، دیگری را عمداً به قتل برساند و اولیای دم مقتول قصاص قاتل را مطالبه نکنند، حاکم نمی‌تواند به صدور حکم قصاص و اجرای آن اقدام نماید. ابن ادریس حلی در این رابطه می‌نویسد: حقوق الناس آن حقوقی است که به انسان‌ها اختصاص دارد، پس امام آن حقوق را مطالبه نمی‌کند، مگر آنکه افراد ذی حق استیفاءی آن حقوق را مطالبه کنند (ابن ادریس، السرائر، ۳/ص ۴۹۵).

نویسنده کتاب المهدب البارح یکی از وجوه شباهت حقوق الناس را «توقفه علی مطالبته، فلا یرفع الحاکم قبلها و إن علمه» (حلی، ابن فهد، المهدب، ۵/ص ۶۷) بیان کرده است. بدین معنی که از وجوه شباهت همه حقوق الناس توقف استیفاءی آن به مطالبه ذی حق است؛ بنابراین قبل از مطالبه، حاکم آن را بررسی نمی‌کند، هر چند بدان علم داشته باشد. شهید اول می‌فرماید: حاکم می‌تواند بر اساس علم

خود نسبت به اقامه حد اقدام کند و در حقوق الناس نیز موضوع از همین قرار است، با این تفاوت که در حقوق الناس مطالبه آنان (افراد ذی حق) نیاز است، خواه اقامه حد باشد یا تعزیر (شهید اول، ۲۳۷).

نویسنده کتاب جامع عباسی دوازده امر را در اجرای حدود واجب و لازم می‌داند که اولین آن را اقامه حدود بر حق الله و حق الناس بعد از مطالبه صاحب حق بر شمرده است (عاملی، ۴۲۶). نویسنده کتاب تبصرة الفقهاء در فصل دوم از مبحث قصاص که به شرایط قصاص پرداخته اند، یکی از شرایط اجرای قصاص را « أن يُطالبه وليُّ الدَّم إن كانَ بالغاً أو يصير حتى يبلغ، فلا قصاص - إذا - دون مطالبته من أهلها... » (صادقی تهرانی، ۲/ص ۳۷۲) ذکر کرده اند؛ بدین معنی که از شرایط قصاص آن است که اگر ولی دم بالغ است، باید آن را مطالبه کرده باشد و اگر بالغ نیست باید تا رسیدن به سن بلوغ صبر کنند، بنابراین بدون مطالبه کسانی که اهلیت مطالبه را دارند (اولیای دم)، قصاصی اجرا نخواهد شد.

نکته پنجم: عفو و گذشت از قصاص همانند حدود

در متون روایی در خصوص عفو و بخشش از حدود الهی تعبیری آمده است که می‌فرماید: « لا یعنی عن الحدود التي لله دون الامام فاما ما كان من حق الناس في حد فلا بأس أن یعنی عنه دون الامام. » (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴/۷۳؛ طوسی، الاستبصار، ۴/۲۳۲). یعنی کسی غیر از امام نمی‌تواند از حدود الهی گذشت کند، اما آن حدی که حق الناس باشد اشکالی در آن نیست که غیر از امام از آن در گذرد.

اگر چه روایت مذکور حکایت از صاحب اختیار بودن امام در عفو و گذشت از حدودی که حق الله محسوب می‌شود، دارد؛ اما به نظر می‌رسد که تعبیر « دون الامام » در عبارت « فاما ما كان من حق الناس في حد فلا بأس أن یعنی عنه »

دون الامام» ناظر به صاحبان حق باشد؛ چرا که بدیهی است فردی که در اجرای مجازاتی بر دیگری ذی حق نباشد، اختیار عفو و بخشش را نخواهد داشت، و علی القاعده در این مسأله نباید بین امام و غیر امام تفاوتی باشد. بنابراین چون قصاص حق الناس تلقی می شود، آن کسی که به عفو و گذشت جانی اختیار دارد مجنی^۳ علیه و یا اولیای دم اوست نه غیر اولیای دم، حتی اگر آن غیر امام باشد.

نقد روایت و فتوای مشهور

با توجه به نکات مطرح شده، موارد زیر در نقد روایت و فتوای مشهور فقهای شیعه قابل ذکر به نظر می رسد:

۱. روایت نقل شده، روایتی مرفوع است و همین نکته باعث می شود که روایت از نظر سند از جمله روایات ضعیف محسوب شود. هر چند مدافعین این فتوا قائلند که ضعف سندی روایت به واسطه عمل اصحاب بر اساس مفاد آن جبران شده است، نگارنده اعتقاد دارد که این روایت بنابه دلایلی که خواهد آمد از نظر متن نیز مخدوش به نظر می رسد.

۲. در صدر روایت آمده است که وقتی مردم فرد متهم را نزد حضرت علی (علیه السلام) آوردند، آن حضرت به بررسی موضوع پرداخته و نه تنها در همان مجلس حکم قصاص را داده، بلکه فرمان اجرای آن را نیز صادر کرده است. حال باید پرسید مگر همه اولیای دم اعم از زن و مرد آنجا حاضر بودند تا تقاضای قصاص کنند، و در پی آن امام (ع) حکم قصاص را صادر نماید؟ به ویژه آنکه حاضر نبودن حتی یکی از اولیای دم نیز آثار حقوقی خاص خود را به دنبال دارد. بنابراین علاوه بر آنکه روایت بدان تصریح ندارد، مطابق ظاهر چنین اجتماعی با این شرایط بعید به نظر می رسد. علاوه بر این مگر در آموزه های دینی ما، گذشت

از مجرم ولو آنکه جانی باشد مورد تأکید قرار نگرفته است؟ آیا آیه ۱۷۸ از سوره بقره حکایت از محبوبیت و مطلوبیت بیشتر عفو و گذشت از قصاص نیست؟ آنجا که می فرماید: « فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ » و مگر در سخنان ائمه معصومین علیهم السلام به ویژه حضرت علی (علیه السلام) در مواضع مختلف بر عفو و بخشش تأکید نشده است؟ پس چطور ممکن است امامی که خود توصیه به عفو و بخشش دارد، آنقدر در اجرای حکمی بدون مطالبه افراد ذی حق تعجیل نماید که هیچ فرصتی در مطالبه عفو و بخشش از سوی جانی از اولیای دم برای وی قائل نشود؟ در هر حال صدور چنین حکمی با این شتاب غیر ضرور و دستور اجرای آن از سوی امام علیه السلام بدون مطالبه و مداخله اولیای دم مقتول بسیار بعید به نظر می رسد.

۳. همان طور که در نکات مذکور اشاره شد، قصاص حق الناس است و در متون دینی از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) بر رعایت حقوق الناس تأکید شده است. حتی خداوند نیز، وقتی پای حقوق الناس به میان می آید، آن را بر حقوق خود مقدم می دارد. پس چطور ممکن است امام حسن (علیه السلام) حق اولیای دم را که همان قصاص است، در نظر نگرفته باشند. از این رو همینکه در این روایت اثری از اولیای دم یافت نمی شود، ناقص و قابل خدشه به نظر می رسد.

صاحب کتاب جواهر الکلام در بیان یکی از استدلالهای کسانی که به منتفی شدن قصاص قائل نیستند، آورده اند: علت منتفی نبودن قصاص در چنین فرضی آن است که این دیدگاه اقتضای اسقاط حق مسلمان را دارد، بدین سبب که ممکن است بین دو مقرر توطئه و تبانی صورت گیرد تا قصاص و دیه را ساقط کنند (نجفی،

به نظر می رسد عبارت پایانی ماده ۲۳۶ ق.م.ا که قانونگذار در بیان شرط اجرای این حکم آورده است، مبنی بر آنکه قاضی احتمال عقلانی ندهد که قضیه توطئه آمیز است، جهت منتفی جلوه دادن همین نکته ای باشد که مخالفان آن را بیان کرده‌اند.

۴. در قسمت پایانی روایت، استدلال امام حسن مجتبی (علیه السلام) نقل شده است که آن حضرت علت منتفی دانستن اجرای قصاص در خصوص قاتلِ مورد نظر را، آیه شریفه ۳۲ از سوره مائده که می فرماید: « و من أحيها فكأنما أحيأ الناس جميعاً » دانسته اند، اگر این نقل صحیح باشد، چگونه می توان بین این آیه ای که مورد استناد قرار گرفته است با آیه شریفه ۱۷۹ سوره بقره که در قسمتی از آن آمده است: « وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ » جمع کرد؟ به علاوه، اگر این آیه شریفه، همان طوری که در روایت بدان تصریح شده است، علت قطعی صدور حکم انتفاء قصاص باشد، بنابراین می توان نتیجه گرفت که این حکم منصوص العله است. پس چرا فقها آن را به موارد دیگری مثل آنجایی که اولی به قتل عمدی اقرار کند، و دومی به قتل غیر عمدی اعتراف کند، و اولی از اقرارش برگردد و موارد مشابه دیگر تسری نمی دهند؟ مگر در این موارد آیه شریفه « و من أحيها فكأنما أحيأ الناس جميعاً » مصداق پیدا نمی کند؟

۵. با توجه به موارد مذکور و از آنجا که در نقل این روایت هیچ اثری از اولیای دم پیدا نیست، آیا این احتمال عاقلانه تر و عادلانه تر نیست که بگوییم امام حسن (علیه السلام) به طریقی رضایت اولیای دم را به دریافت دیه جلب کرده بود، و پس از آن، از ولایت حاکم وقت بر بیت المال و تفویض اختیار به ایشان استفاده کرده و چنین حکمی را صادر کرده بود؟

۶. دیدگاه شهید ثانی مبنی بر مخیر بودن ولی دم در قصاص یکی از دو اقرار کننده هم پذیرفته نیست؛ زیرا اگر حاکم به نادرستی اقرار نخست و صحت اقرار دوم علم پیدا کرد، دلیلی ندارد که به ولی دم اختیار قصاص مقرر نخست را بدهد.

در نتیجه به اعتقاد نگارنده با توجه به اینکه:

الف) سند و متن روایت دارای ضعف است.

ب) قصاص حق الناس است، و تبدیل آن به دیه به توافق طرفین یعنی جانی و اولیای دم ممکن است؛ اما چنین توافقی مشهود نیست.

ج) استیفای حقوق الناس جز با مطالبه آنان میسر نیست.

د) عفو و بخشش از قصاص مانند سایر حدود تنها از جانب اولیای دم ممکن است.

بنابراین فتوای مشهور فقهای عظام شیعه و ماده ۲۳۶ ق.م.ا با توجه به ضعف سندی و دلالتی روایت مورد استناد، با اصول مسلم شریعت اسلام و آموزه های آن که بر اجرای قصاص در صورت قتل عمد تأکید دارد، سازگار نیست، و مقرر دوم که علی الظاهر بر اقرارش پایدار است باید قصاص شود. نهایت چیزی که می توان بر آن حکم کرد، آن است که در چنین مواردی جهت تجلیل و تمجید از عمل مقرر دوم، بهتر است حاکم تلاش کند تا به طریقی رضایت اولیای دم مقتول را جلب نماید.

ب) عمد غیر عدوانی

مراد از قتل عمد غیر عدوانی در این مقاله قتلی است که قاتل با قصد کشتن دیگری، البته با مجوز قانونی، مرتکب آن شود.

در ماده ۳۳۲ ق.ا.م.آ آمده است: هر گاه ثابت شود که مأمور نظامی یا انتظامی در اجرای دستور آمر قانونی تیراندازی کرده و هیچگونه تخلف از مقررات نکرده است، ضامن دینه مقتول نخواهد بود؛ و جز مواردی که مقتول و یا مصدوم مهدور الدم نبوده دینه به عهده بیت المال خواهد بود.

به نظر می رسد که این ماده قانونی مبتنی بر ماده ۵۶ ق.ا.م.آ بوده که بر اساس آن اعمالی که برای آنها مجازات مقرر شده است، در موارد زیر جرم محسوب نمی شود: ۱. در صورتی که ارتکاب عمل به امر آمر قانونی است و خلاف شرع هم نیست. ...

فقهائ قتل عمدی را موجب قصاص می دانند که مبتنی بر ظلم و دشمنی است. شهید اول در کتاب اللمعنه الدمشقیه موجب قصاص را اِزْهَاق و بیرون راندن نفسی می داند که عمدی و عدوانی است (شهید اول، لمعه، ص ۲۴۸). در ماده مذکور ظاهراً مراد آن قتلی است که آمر فرمان کشتن را داده، و مأمور با قصد کشتن، وی را از پای در می آورد. از این رو، عمد تحقق یافته، اما عدوانی به شمار نمی آید. البته در این نکته که قید «عدواناً» که در کلام فقها در مبحث موجب قصاص آمده است، چه قتلهایی را خارج می کند اختلاف نظر وجود دارد. در پاورقی کتاب شرایع الاسلام قید عدواناً مقابل «ما أجاز الشارح إزهاقه» (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۴/ص ۹۷۱)؛ یعنی در مقابل آن از هاق و قتلی که شارع آن را اجازه داده است، معرفی کرده اند. در همان کتاب به نقل از کتاب مسالک آمده است: شهید ثانی معتقد است که قید عدواناً برای خارج ساختن آن قتلی است که به نسبت شخصی جایز و نسبت به شخص دیگر غیر مجاز است (همانجا).

مسلم است که چون تیر اندازی مأمور، با رعایت مقررات قانونی بوده قطعاً حکم قصاص منتفی خواهد بود؛ و به نظر می رسد چون قاتل کاری که برخلاف

ضوابط قانونی باشد، انجام نداده مسئولیتی در پرداخت دیه نداشته است؛ و بر اساس قاعده « لا یبطل دم امرء مسلم » دیه مقتول باید از بیت المال پرداخت شود. قسمت پایانی ماده ۳۳۲ «جز مواردی که مقتول و یا مصدوم مهدور الدم نبوده دیه به عهده بیت المال خواهد بود»، موجب ابهام شده و به نظر می رسد که اساساً اشتباه باشد. در قتل قانونی یا عمدی غیر عدوانی، گاهی مقتول مهدورالدم است و گاه غیر مهدورالدم؛ بنابراین مراد قانونگذار آن بوده که فقط در موردی که مقتول مهدورالدم نباشد، دیه ثابت بوده و بایستی از بیت المال پرداخت شود. بر این اساس یا باید به جای واژه «جز» جایگزینی مثل «در» بکار برد و یا آنکه واژه «نبوده» به «بوده» اصلاح گردد.

بخش دوم: قتل شبه عمد

قتل شبه عمد به قتلی گفته می شود که جانی نسبت به فعلی که اغلب کشنده نیست، قصد دارد، اما قصد قتل و کشتن ندارد (امام خمینی، ص ۴۹۹).

در قانون مجازات اسلامی فقط ماده ۳۱۳ به مسؤل بودن بیت المال در این نوع قتل و در شرایط خاص اشاره دارد. در واقع ماده مذکور مخصص ماده ۳۰۴ است، که در قتل عمد و شبه عمد، خود قاتل را مسؤل پرداخت دیه می داند. در مواد این قانون در باره قتل شبه عمدی که قاتل قدرت و توانایی پرداخت دیه ندارد، اشاره ای نشده، و چه بسا ناتوانی قاتل قتل شبه عمد در پرداخت دیه، موجب سلب مسؤلیت و انتقال آن به خویشاوندان و یا بیت المال نیست.

امام خمینی (ره) در بحث مقادیر دیات ضمن برشمردن مقدار دیه در قتل شبه عمد مسؤل پرداخت آن را جانی معرفی می کند. ایشان در ادامه آورده اند که اگر جانی مالی در اختیار نداشته باشد مانند سایر دیون به او مهلت داده می شود تا

توانمند گردد، اگر قدرتی بر توانگر شدن در وی نباشد، « ففی کونها علی بیت المال احتمال» (همانجا، ۲/ص ۵۰۱)؛ یعنی احتمال دارد بتوانیم قائل شویم که پرداخت دیه بر عهده بیت المال است.

با توجه به بررسی های به عمل آمده به نظر می رسد که برای این احتمالی که امام خمینی (ره) ذکر کرده اند، تصریح روایی وجود نداشته و مبنای این احتمال فقط همان قاعده لایبطل دم امرء مسلم باشد.

بخش سوم: قتل خطایی و عمد در حکم خطا

قتل خطایی یا همان خطای محض به قتلی گفته می شود که قاتل نسبت به فعل و کشتن قصد و عمد نداشته باشد. امام خمینی (ره) در تعریف قتل خطای محض آورده اند: به قتلی خطای محض گویند که مرتکب آن نه قصد فعل را داشته و نه قصد قتل را؛ مانند آنکه فردی تیری را به سوی شکاری رها می کند، اما آن تیر به انسانی اصابت می کند و او را از پای در می آورد (همانجا، ۲/ص ۴۹۹).

قتل کودک و دیوانه از مصادیق قتل خطایی محسوب می شود، اگر چه به صورت عمدی واقع شود؛ بدین معنی که اگر کودک یا دیوانه ای مرتکب قتلی شود، عمدی یا غیرعمدی، خطا به شمار می آید. در متون فقهی و کلام فقها تعبیری بدین مضمون آمده که: « المجنون و المصیّ عمدهما خطأ » (محقق حلی، شرایع، ۴/ص ۹۹۰ و علامه حلی، تبصره، ص ۲۵۸)؛ یعنی قتل عمد دیوانه و کودک خطا محسوب می شود. در روایتی نیز از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: « عمدهما خطأ تحمله العاقله و قد رفع عنهما القلم » (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۹/ص ۶۶)؛ یعنی قتل عمد مجنون و کودک خطا محسوب می شود و عاقله باید دیه او را بپردازد، چرا که از آن دو تکلیف برداشته شده است.

چنان چه قتلی واقع شود که دارای یکی از دو وصف مذکور، یعنی خطا یا در حکم خطا باشد:

اولاً دیه ثابت است؛

ثانیاً با شرایط مذکور در ماده ۳۰۵ ق.م.ا.ع. عاقله مسؤول پرداخت دیه چنین قتلی است؛

ثالثاً بر اساس ماده ۳۱۲ ق.م.ا. و فتوای مشهور فقهای شیعه، هرگاه جانی دارای عاقله نباشد یا عاقله او نتواند دیه را در مدت سه سال بپردازد، دیه از بیت المال پرداخت می شود.

صرف نظر از آنکه در شرایط اجتماعی و عرفی فعلی در جامعه ما مسؤولیت عاقله در پرداخت دیه قابل نقد بوده و جای تأمل دارد،^۱ به نظر می رسد مبنای فقهای عظام به پرداخت دیه از بیت المال همان قاعده کلی « لا یبطل دم امرء مسلم » باشد. تفاوتی که بین نظر مشهور فقها با ماده ۳۱۲ وجود دارد آن است که در کلام فقها پس از منتفی بودن عاقله، دیه از مال جانی گرفته می شود؛ و در صورتی که جانی مالی نداشته باشد، دیه از بیت المال پرداخت می شود، اما بر اساس ماده مذکور در صورت عدم توانایی عاقله دیگر از مال جانی چیزی پرداخت نمی شود، بلکه مستقیماً به سراغ بیت المال می روند.

شیخ مفید (ره) در این باره آورده است: « هر کس مرتکب قتل خطایی شود و برای وی عاقله ای نباشد تا از جانب او دیه را بپردازد، جانی باید دیه را از مال خود بپردازد و اگر جانی مالی ندارد چاره ای نیست جز آنکه حاکم از بیت المال

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر به مقاله نگارنده با عنوان « نگاهی به مسؤولیت عاقله در پرداخت دیه » چاپ شده در

فصلنامه فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی) به صاحب امتیازی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شماره ۴۵ پاییز

۱۳۸۴ صفحه ۱۷۵ مراجعه شود.

دیه را پرداخت کند. « (شیخ مفید، المقنعه، ص ۷۴۳). البته شیخ مفید در جای دیگر در باره قتل که در حکم خطا باشد و دیوانه ای مرتکب آن شود، به لزوم پرداخت دیه از مال جانی در صورت فقدان عاقله اشاره ای ندارد (همانجا، ص ۷۴۸).

شیخ طوسی نیز در باره قتل مجنون و پرداخت دیه آن می نویسد: " هر گاه دیوانه ای دیگری را به قتل برساند، حکم قتل عمد و خطای او یکسان است؛ در این صورت پرداخت دیه بر عهده عاقله مجنون است. از این اگر برای مجنون عاقله ای نباشد، دیه از بیت المال پرداخت می شود (شیخ طوسی، النهایه، ص ۷۶۰). در این بیان شیخ که به قتل در حکم خطا اختصاص دارد پس از فقدان عاقله اشاره ای به دریافت دیه از مال مجنون ندارد.

امام خمینی (ره) به طور کلی در هر موردی که عاقله مسؤولیت پرداخت دیه را دارد، معتقدند که اگر عاقله ای غیر از امام برای جانی نباشد یا عاقله از پرداخت دیه ناتوان باشد، دیه از امام (علیه السلام) دریافت می شود نه از قاتل. امام خمینی (ره) در ادامه می افزاید: گفته شده که در صورت ناتوانی یا فقدان عاقله دیه از قاتل دریافت می شود و اگر برای قاتل مالی نبود از امام (علیه السلام) دریافت می شود. ایشان از بین این دو دیدگاه نظر نخست را اظهر معرفی کرده اند (امام خمینی، ۵۴۲/۲).

در نقد و تحلیل مبحث این بخش چند نکته قابل ذکر است :

۱. چطور ممکن است و با چه منطقی سازگار است که فردی مرتکب قتل شود، و لو آنکه خطای محض باشد، اما هیچ گونه مسؤولیتی در پرداخت خسارات مربوط یا همان دیه نداشته باشد؟ چرا که تعبیر برخی از فقها آن است که حتی اگر جانی در جنایت خطای محض متمول هم باشد، در پرداخت دیه قتل که خود مرتکب آن شده است، چه کلی و چه جزئی، مسؤولیتی ندارد.

۲. با فرض آنکه بپذیریم که عاقله به نحو مذکور در متون فقهی مسؤول پرداخت دیه در قتل خطای محض باشد، چطور ممکن است در صورت فقدان عاقله و یا ناتوانی آنان در پرداخت دیه، حتی در صورت توانمندی جانی، باز هم هیچگونه مسؤولیتی را برای وی قائل نباشیم، و مسؤولیت پرداخت دیه جنایت وی را به عهده بیت المال بگذاریم.

بنابراین به اعتقاد نگارنده قدر متیقن آن است تا زمانی که جانی توانایی پرداخت دیه را در قتل عمدی که قاتل فرار کرده، یا در قتل خطای محض، یا قتل در حکم خطای محض، دارد، بیت المال هیچگونه مسؤولیتی نسبت به پرداخت دیه ندارد چه، در مرحله نخست هر کسی مسؤول اعمال و افعال خویش است؛ از این رو، اگر خسارتی در اثر عمل و فعل کسی بر دیگری وارد شود، اعم از آنکه خسارات مالی یا جانی باشد. دیگری در تدارک خسارت وارده وی هیچگونه مسؤولیتی نخواهد داشت، مگر آنکه بر اساس عقد و قرارداد و پیمان خاصی که مورد توافق طرفین قرار گرفته مسؤولیت به دیگری واگذار شده باشد.

بخش چهارم : دیه مقتول در صورت نامعلوم بودن قاتل

بر اساس ماده ۲۵۵ ق.م.ا هر گاه شخصی در اثر ازدحام کشته شود یا جسد مقتولی در شارع عام پیدا شود، و قرائن ظنی برای قاضی بر نسبت قتل او به شخص یا جماعتی نباشد، حاکم شرع باید دیه او را از بیت المال بدهد...

برخی از فقها بایی را به قتیل الزحام (کشته شده در ازدحام جمعیت) و من لایعرف قاتله یعنی مقتولی که قاتلش نامعلوم و ناشناخته است، آورده اند. آنها معمولاً با استناد به قاعده کلی معروف « لا یبطل دم امریء مسلم » معتقدند که دیه چنین افرادی از بیت المال پرداخت شود.

شیخ کلینی در کتاب کافی روایتی را از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: « إن وجد قتیل بارض فلاة ادیت دیته من بیت المال فإن أمير المؤمنین علیه السلام کان یقول: لا یبطل دم امرئ مسلم» (کلینی، ۷/ص ۳۵۶)؛ یعنی اگر مقتولی در بیابانی یافت شود، دیه وی از بیت المال پرداخت می شود. چرا که حضرت علی (علیه السلام) می فرمودند: خون هیچ مسلمانی باطل و ضایع نمی شود.

روایت دیگری نیز امام صادق به نقل از امام علی (علیهما السلام) می فرماید: « من مات فی زحام یوم الجمعة أو یوم عرفة أو علی جسر لا یعلمون من قتله فدیته من بیت المال» (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۰۱/۱۰) بدین معنی که هر کس در جریان ازدحام روز جمعه یا روز عرفه یا بر سر پلی بمیرد به طوری که قاتل وی معلوم نباشد، دیه اش از بیت المال پرداخت می شود.

روایات دیگری نیز قریب به همین مضمون در کتب روایی نقل شده است. فقهای عظام شیعه نیز در بحث دیات به این موضوع پرداخته اند، از جمله شیخ طوسی (ره) که می نویسد: "هر گاه فردی در ازدحام جمعیت روز جمعه یا روز عرفه یا ازدحام بر سر پلی و محل های مشابهی که مردم در آن ازدحام می کنند، بمیرد و قاتل وی معلوم نباشد، مسؤول پرداخت دیه چنین مقتولی بیت المال می باشد (شیخ طوسی، النهایه، ص ۷۵۳). محقق حلی نیز معتقدند مقتولی که در ازدحام جمعیتی بر سر پلی بزرگ یا کوچک و یا بر سر چاهی یا برکه و تالابی کشته شود، دیه اش از بیت المال پرداخت می شود (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۴/ص ۹۹۶).

در ماده مذکور کشته شدن فرد را به طور مطلق و در اثر ازدحام بیان داشته و قید زمان و مکانی مشخص ندارد، که به اعتقاد نگارنده مقاله حق هم اینگونه

است؛ بنابراین اگر فردی در اثر ازدحام در ورزشگاهی یا در سالن ورزشی کشته شود، موضوع از همین قرار خواهد بود و دیه چنین فردی باید از بیت المال پرداخت شود.

در جمع بندی این بحث باید گفت ملاک اصلی مسؤولیت بیت المال در محلّ بحث آن است که اولاً مقتول در محل های عمومی یافت شود، ثانیاً علم به قاتل وی و حتی ظنّی که موجب لوث^۱ شود، وجود نداشته باشد. در این موضوع زمان و مکان خاص موضوعیت ندارد؛ بدین معنی که قتل چه روز جمعه واقع شود یا روز شنبه و یا هر روزی از هفته و هر مکانی که باشد، با داشتن دو شرط مذکور دیه بر عهده بیت المال خواهد بود.

نتیجه گیری

از مباحثی که بدان پرداخته شد، نتایج زیر حاصل می شود:

۱. با توجه به آنکه حمایت از جان انسان در شریعت اسلام از اهمیت ویژه ای برخوردار است، سعی شده است تا به أنحاء مختلف خسارات جانی وارده به اولیای مقتول تدارک دیده شود. این سعی و کوشش در قاعده کلی منبعت از روایات معصومین علیهم السلام که فرموده اند « لا یبطل دم امریء مسلم » تجلّی یافته است. بنابراین روایت مذکور را می توان اصلی ترین و یا شاید تنها دلیل پرداخت دیه مقتول از بیت المال دانست.

۲. در قتل عمد عدوانی که بدون تردید حکم اولیه آن قصاص است، در شرایطی که جانی با اقدام خود مانع استیفای حق قصاص شود و تا زمان فوت این امکان برای اولیای دم مقتول بدست نیاید، دیه به عنوان جایگزین قصاص ثابت می شود. به اعتقاد نگارنده درست است که ثبوت دیه بر عهده بیت المال در چنین

فرضی پس از مرگ جانی خواهد بود، اما چنانچه جانی در معرفی خود به حاکم جهت اجرای حدود شرعی استکفاف کند و مالی هم دارد، دلیلی ندارد اولیای دم مقتول ملزم باشند که برای تبدیل قصاص به دیه تا زمان مرگ جانی صبر کنند.

۳. حکم استثنایی که در ماده ۲۳۶ ق.م.ا آمده است و اغلب قریب به اتفاق فقهای عظام بدان فتوا داده اند، که طی آن قصاص و دیه را از مرتکب قتل عمد منتفی دانسته اند و مستند آن فقط یک نقل و روایت مرفوعی است که حکایت از قضاوت اینگونه امام حسن مجتبی علیه السلام دارد، به دلیل مخدوش بودن روایت هم از جهت سند و هم از نظر متن، و همچنین به دلیل آنکه لازمه اجرای حکم مذکور ضایع شدن حقوق الناس است، به اعتقاد نگارنده، عادلانه به نظر نمی رسد. حتی نظر غیر مشهور مبنی بر آنکه ولی دم اختیار دارد یکی را تصدیق و برای استیفای قصاص برگزیند، منطقی به نظر نمی رسد. براین اساس قصاص از قاتل اصلی که همان مقرر دوم باشد، ساقط نمی شود تا چه رسد به اینکه بگوییم باید دیه مقتول از بیت المال پرداخت شود.

۴. به اعتقاد نگارنده مقاله، در قتل عمدی و غیر عمدی اعم از شبه عمد و خطای محض جانی اولین کسی است که در تدارک خسارات ناشی از عمل خویش مسئولیت دارد، چرا که آیه شریفه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الانعام، ۶۴) بدان صراحت دارد؛ مگر آنکه بین جانی و دیگران پیمانی منعقد شده باشد و بر اساس آن پیمان بتوان دیگری را مطابق با آن عهد و پیمان جزء و یا کلاً مسؤول جبران خسارات دانست. بر همین اساس می توان معتقد بود که اگر حاکم اسلامی بتواند با ارائه راهکارهایی مسئولیت پرداخت دیه را به جای بیت المال به خود جانی واگذار کند، ترجیح دارد. از جمله این راهکارها می تواند پرداخت تسهیلات بانکی دراز مدت به جانی از صندوق خاصی که بدین منظور تأسیس

می‌شود، باشد. چه بسا در چنین شرایطی بتوان جانی را بالقوه توانمند در پرداخت دیه دانست؛ چرا که از لسان روایات بر می‌آید که پرداخت دیه از بیت‌المال موضوعیت ندارد، بلکه طریقی برای رسیدن به این قاعده است که خون هیچ مقتولی ضایع نشود. بنابراین اگر برای ضایع نشدن خون مسلمانی شیوه جایگزینی که با شرایط اجتماعی و عرفی جامعه‌ای سازگار باشد طراحی شود، هیچگونه مانع شرعی برای آن به نظر نمی‌رسد.

فهرست منابع

١. حر عاملی، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعة (الاسلامیة)، تحقیق: شیخ محمد رازی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت، بی تا، ج ١٣.
٢. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة (آل البيت)، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث - قم المشرفة، چاپ دوم ١٤١٤ هـ.ق، ج ٢٩.
٣. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی)، قواعد الاحکام، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، چاپ اول ١٤١٣ هـ.ق، ج ٣.
٤. -----، ارشاد الأذهان إلى احکام الايمان، تحقیق: فارس الحسون، ناشر: جامعه مدرسين قم، چاپ اول ١٤١٠ هـ.ق، ج ٢.
٥. -----، تبصرة المتعلمين في احکام الدين، تحقیق: حسینی و یوسفی، ناشر: انتشارات فقیه - تهران، چاپ اول ١٣٦٨ هـ.ق، ش.
٦. -----، ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات الفوائد، تحقیق: کرمانی، اشتهااردی و بروجردی، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول ١٣٨٩ هـ.ق، ج ٤.
٧. حلّی، احمد بن محمد بن فهد، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، تحقیق: مجتبی عراقی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، ١٤١٣ هـ.ق، ج ٥.
٨. حلّی، محمد بن ادريس، السرانج، تحقیق: لجنة التحقيق، نشر و چاپ: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، چاپ دوم ١٤١١ هـ.ق، ج ٣.

۹. حلى، نجم الدين جعفر بن الحسن (محقق حلى)، شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، تحقيق: سيدصادق شيرازى، ناشر: انتشارات استقلال - تهران، چاپ دوم ۱۴۰۹ هـ. ق، چاپخانه امير - قم، ج ۴.
۱۰. صادقى تهرانى، محمد، تبصرة الفقهاء على تبصرة المتعلمين، ناشر: انتشارات فرهنگ اسلامى، چاپخانه اسماعيليان، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ. ق، جزء دوم.
۱۱. صدوق، محمد بن على بن حسين بن بابويه، (شيخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، تحقيق: على اكبر غفارى، ناشر: جامعة المدرسين قم، چاپ دوم ۱۴۰۴ هـ. ق، ج ۴.
۱۰. طباطبايى، سيدعلى، رياض المسائل فى بيان الاحكام بالدلائل (ط. ق)، ناشر: مؤسسه آل البيت (ع) للطباعة و النشر، چاپخانه شهيد قم، ۱۴۰۴ هـ. ق، ج ۲.
۱۱. طوسى، محمد بن حسن بن على، النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى، چاپ دارالاندلس - بيروت، اوفست انتشارات قدس - قم، بى تا.
۱۲. -----، تهذيب الأحكام فى شرح المقنعة، ناشر: دارالكتب الاسلاميه - تهران، چاپخانه خورشيد، چاپ چهارم ۱۳۶۵ هـ. ش، ج ۱۰.
۱۳. -----، الاستبصار، تحقيق: سيدحسن خراسانى، ناشر: دارالكتب الاسلاميه، چاپخانه خورشيد - قم، بى تا، ج ۴.
۱۴. عاملى، زين الدين بن على (شهيد ثانى)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، تحقيق و نشر: مؤسسه المعارف الإسلاميه، چاپخانه پاسدار اسلام، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۱۵.

- ١٥-----، الروضه البهيه فى شرح اللمعة
الدمشقيه، تحقيق: سيد محمد كلانتر، ناشر: انتشارات داورى - قم، چاپخانه امير
- قم، چاپ اول ١٤١٠ هـ. ق، ج ١٠.
١٦. عاملى، شيخ بهاء الدين، الجامع العباسى، ناشر: مؤسسه انتشارات فراهانى
تهران، بى تا.
١٧. العكبرى البغدادي، محمد بن النعمان (شيخ مفيد)، المقتعه، تحقيق و نشر:
مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعة المدرسين بقم، ١٤١٠ هـ. ق.
١٨. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق: على اكبر غفارى، ناشر: دارالكتب
الاسلاميه - آخوندى، چاپ سوم، ١٣٧٦ هـ. ش، ج ٧.
١٩. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمة، نشر، تحقيق و چاپ:
دارالحديث - قم، چاپ اول ١٣٧٥ هـ. ش، ج ١.
٢٠. مكى العاملى، محمد بن جمال الدين (شهيد اول)، اللمعة الدمشقيه فى فقه
الاماميه، تحقيق: على كوراني، ناشر: دارالفكر - قم، چاپ اول ١٤١١ هـ. ق.
٢١. موسوى خمينى، سيد روح الله، تحرير الوسيلة، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامى
التابعه لجماعة المدرسين بقم، بى تا، ج ٢.
٢٢. نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، تحقيق: شيخ
محمود قوچانى، ناشر: دارالكتب الاسلاميه، چاپخانه مروى، چاپ دوم ١٣٦٧ هـ
. ش، ج ٤٢.